

# SIRAT-UN-NABI

[THE LIFE OF THE PROPHET]

(peace be upon him)

## Volume II

By

ALLAMA SHIBLI NU-MĀNI

Rendered into English by

M. TAYYIB BAKHSH BUDAYŪNI

Turkic Dept. Univ. of

8241-2

297.92

SIB.S

\* BOOKS ALL SORTS :

Exported & Produced By

MALIK SIRAJUDDIN & SONS

Kashmiri Bazar, Lahore (8) Pakistan

Phones : (042) 52169-853431-311498

## KAZI PUBLICATIONS

121 - Zulqarnain Chambers, Ganpat Road,  
LAHORE (Pakistan)

paraphernalia.<sup>1</sup>

The letter addressed to the Chosroes of Irān, through 'Abdullāh Ibn Hudhaifa, ran thus :

"In the name of God, the Most Compassionate and Merciful. From Muhammad, the Messenger of Allāh to Kisra (Chosroes), the Emperor of Irān. Peace to him who followeth the guidance, believeth in Allāh and His Messenger and beareth witness that there is One God and that He hath sent me as His Messenger to all the people of the world that every mortal living be taught to fear Allāh. Embrace Islam and thou shalt be saved ; else thou shalt suffer for the sins of the Magis."

Chosroes Parwez was a great monarch. The Persian court had never shone with such grandeur as it did under him. As a rule in the non-Arab countries, a letter addressed to a king

1. In *Musnad* Ibn Hanbal (p. 76, Vol. IV) it is mentioned that Hiraclaus sent his own ambassadors carrying his own written reply along with Dehyah. The ambassador was also told certain questions which he was to ask the Prophet. This man put the questions. The Holy Prophet (peace and blessings of Allāh be upon him) answered them ; but still this ambassador returned without embracing Islam.

But this report says that the Prophet called Mu'āwiya to read the letter of the Hiraclaus ; and Mu'āwiya had not even come into the fold of Islam by that time. Note by S. Sulaimān Nadvi.

As mentioned in *Fath al-Bārī*, Vol. VIII, p. 97 and *Zurqanī*, Vol. III, pp. 88 & 89, this incident seems to have been another one, much after the incident referred to above. In this report it is clearly mentioned that such an incident happened after the battle of Tabūk ; and the battle of Tabūk took place after the Fall of Mecca *i.e.*, in the 9th year of the Hijra (641 C.E.). Hadrat Mu'āwiya had embraced Islam one or two years before this battle, *i.e.*, in the year of the Fall of Mecca or near about that year. But none reports Mu'āwiya's participation in the battle of Tabūk. This report along with its chain is mentioned in the *Kilāb al-Amval*, Abū 'Uбайд al-Qāsīm Ibn Salām, Cairo Edition on p. 255.

bore the name of the king at the top. But the letter received from the Prophet (peace and blessings of Allāh be upon him) began with the name of Allāh followed by that of the Messenger of Allāh, according to the Arab custom. Kisra (Chosroes) took it as an insult to himself and said, "A slave of mine and writing to me in this fashion." Then he tore the letter to pieces. In a very short time the mighty empire met the same fate. The poet Nizāmī, in his *Shirīn Khusro*, has described the incident at length with Islamic fervour.<sup>1</sup>

What happened next is this. On receiving the letter Chosroes (Khusro Parvez) addressed an order (*Farmān*) to Bādhān, his viceroy in Yaman, to despatch some one to Hijāz to fetch the new prophet to his presence. Bādhān commissioned two men, Babvaih and Khar Khasra, to go to Medīna. They arrived at Medīna and informed the Prophet (peace and blessings of Allāh be upon him) that Kisra (Chosroes II) the mighty monarch, had called him to his court ; adding that if he disobeyed, the Emperor would destroy him and lay waste his country. The Holy Prophet (peace and blessings of Allāh be upon him) replied, "Go and tell him that the dominions of Islam shall extend to the capital of Kisra."<sup>2</sup> When the messengers were back in Yaman, the news came that Shiravaih (also pronounced as Shirooyah), son of Chosroes had murdered his father, the Emperor.

An invitation to Islam was sent to the Negus of Ethiopia as well. The Negus wrote in reply that he bore witness to the truth of the Prophet's message. Ja'far Tayyār, who had migrated to Ethiopia was there at that time, and the Negus solemnised his conversion to Islam at the hands of Ja'far. Ibn Ishāq has it that Negus sent his son with sixty attendants to pay their respects to the Prophet (peace and blessings of

1. The long piece of verse quoted by the author is advisedly omitted — Translator.

2. *Tabarī*, Vol. III, p. 1571.

سلطنت رسید (گذار، ۴۹۱) و به مدت ۲۸ سال حکمرانی کرد (یعقوبی، ۲۱۳/۲؛ مجمل، ...، ۷۸).

اشراف و بزرگان و به‌ویژه دو دایی خسرو به نامهای وستهم<sup>۱</sup> (گستهم/یستام) و وندوی<sup>۲</sup> (بندوی) از دودمان اسپهپات (اسپهبد) در روی کار آوردن او، و برکناری و سپس قتل پدرش هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) نقشی فعال داشتند (دیاکونف، ۴۶۲؛ نیز نک: طبری، ۲۶۷/۲؛ بلعمی، ۱۰۸۲/۲؛ کریستن‌سن، ایران، ...، ۴۶۷).

شاید بتوان یکی از علل سقوط و شکست هرمز چهارم را در اداره امور، تضییقاتی دانست که او درباره اشراف و روحانیان زردشتی اعمال می‌کرد (دیاکونف، همانجا). بلعمی هرچند هرمز را «در عدالت از نوشیروان» برتر می‌دانست (۱۰۷۰/۲-۱۰۷۱؛ نیز نک: کریستن‌سن، همان، ۴۶۲)، اما روشن است که وی تدبیر سیاسی لازم برای کنترل و در عین حال رعایت شئون نجبا و اشراف را نداشته است (همان، ۴۶۲-۴۶۳). رفتار تحقیرآمیز او نسبت به لایق‌ترین سردار خود، بهرام چوبین - از دودمان محبوب اشکانی (شییمان، ۶۷) - موجبات شورش و عصیان او را پدید آورد.

بهرام که خود داعیه سلطنت داشت، به فرمان پادشاه جدید - خسرو پرویز - گردن نهاد و پس از شکستی که بر نیروهای خسرو وارد کرد، به عنوان نماینده یک دودمان غیرسلطنتی (دیاکونف، ۴۶۳) به دست خود فاتحانه تاج بر سر نهاد (کریستن‌سن، همان، ۴۶۵). خسرو برای به دست آوردن مجدد مقام خود، شاید پس از رایزنی با هرمز، با کمک بندوی (بلعمی، ۱۰۸۵/۲؛ دینوری، ۱۱۶)، به قیصر بیزانس، موریس پناه برد. موریس در ازای یاری و همراهی خسرو، از وی خواست که ارمنستان را با شهر دارا به او واگذارد (پیرنیا، ۱۸۷). خسرو به رغم تلاشهای بهرام (نولدکه، ۴۲۸، ۴۷۴؛ فرای، ۲۶۷/۱) موفق شد موریس را نسبت به مشروعیت سلطنت خود قانع کند (همانجا). از این‌رو، از پشتیبانی او برخوردار شد و دختر او مریم (ماری) را به همسری اختیار کرد (طبری، نولدکه، همانجا).

حمله خسرو با پشتیبانی رومیان در ۵۹۱ م منجر به شکست بهرام و فرار او به ترکستان شد (بلعمی، ۱۰۸۸/۲)، اما چندی بعد به تحریک خسرو به قتل رسید (ابوعلی، ۱۲۷/۱) و حامیان بهرام در شهر ری نیز غرامت سنگینی پرداختند (بیانی، ۶۹).

در ۶۰۳ م خسرو پرویز، شورش بر ضد امپراتور موریس و برکناری او و جانشینی فوکاس را بهانه حمله به قلمرو امپراتوری روم قرار داد (دریایی، ۵۰). برخی از مورخان سبب حمله را جبران مساعدت موریس در نبرد با بهرام و پناهندگی فرزند موریس به خسرو دانسته‌اند (بلعمی، ۱۰۹۵/۲؛ پیرنیا، همانجا).

شروع جنگ و پیشرفتهای ساسانیان در جبهه نبرد، فوکاس را

## مصطفی رشید پاشا معروف به معمار تنظیمات که در مقام وزیر

خارج در لندن مشغول مذاکره بود، به استانبول بازگشت و به عزل خسرو پاشا از صدارت موفق شد (همانجا؛ دانشمند، IV/128؛ شاو، II/57).

خسرو پس از عزل از صدارت که حدود یک سال طول کشید، به اتهام ارتشا در مجلس والای احکام عدلیه محاکمه شد و به تبعید از استانبول محکوم گردید (کارال، V/174؛ آقشین، III/128؛ سامی، ثریا، همانجا)، اما مدتی بعد عفو شد و به استانبول بازگشت و به فعالیت سیاسی پرداخت و با دریافت نشان مخصوص صدراعظمها به عضویت «مجلس خاص وکلا» منصوب شد (ثریا، همانجا).

خسرو پاشا در مدت دراز عمر خود، گذشته از دریاسالاری و والیگری در نقاط گوناگون، دو بار میان سالهای ۱۲۴۳-۱۲۵۲ ق/ ۱۸۳۶-۱۸۴۷ م به تناوب و مدتی کوتاه در ۱۲۶۳ ق/ ۱۸۴۶ م در مقام سرعسکری سپاه عثمانی خدمت کرد. وی در این مدت «باب سرعسکری» (م) را سروسامان داد و آن را از محله اسکودار، در بخش آسیایی استانبول، به محل دائمی‌اش، در میدان بایزید که امروزه ساختمان مرکزی دانشگاه استانبول است، انتقال داد (IA, V(1)/615؛ شاو، II/69). هنگام صدور فرمان «تنظیمات خیریه» یا «خط شریف گلخانه»، در ۲۵ شعبان ۱۲۵۵ ق/ ۳ نوامبر ۱۸۳۹ م وی صدراعظم بود (دانشمند، IV/126؛ شاو، همانجا؛ متن فرمان را، نک: کارال، V/170 ff؛ دانشمند، IV/126-134). اگرچه خسرو پاشا از فرمان حمایت کرد، اما با برخی از مفاد آن مانند تمرکز قدرت در باب عالی (م) مخالف بود. به همین منظور انجمنی از اندیشمندان لشکری و کشوری تشکیل داد که هدفش جلوگیری از اقتدار فراتر از حد نهاد باب عالی بود (شاو، همانجا). از سویی دیگر تنظیماتیان از قدرت‌گیری دوباره او اندیشناک بودند، و از این رو صدراعظم جدید، مصطفی رشید پاشا، او را بازنشست کرد. وی در ۱۲۷۱ ق/ ۱۸۵۵ م، در ۹۹ سالگی درگذشت و در محله ایوب انصاری در اسکله بستان در آرامگاهی که برای خود ساخته بود، به خاک سپرده شد (شاو، نیز IA, EI<sup>2</sup>، همانجا).

مآخذ: ثریا، محمد، *سجل عثمانی (تذکره مشاهیر عثمانیه)*، استانبول، ۱۳۱۱ ق؛ جودت، احمد، *تاریخ استانبول*، ۱۳۰۹ ق؛ سامی، شمس‌الدین، *قاموس الاعلام*، استانبول، ۱۳۰۸ ق؛ همو، *قاموس ترکی*، استانبول، ۱۳۱۷ ق؛ طیارزاده، احمدعطا، *تاریخ استانبول*، ۱۲۹۳ ق؛ نیز:

Akşin, S., «Siasal tarih (1789-1908)», *Türkiye tarihi*, İstanbul, 2009; Danişmend, İ. H., *İzahlı Osmanlı tarihi kronolojisi*, İstanbul, 1955; EI<sup>2</sup>; IA; Karal, E. Z., *Osmanlı tarihi*, Ankara, 1999; Pakalın, M. Z., *Osmanlı tarih deyimleri ve terimleri sözlüğü*, İstanbul, 1972; Shaw, S. J., *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, Cambridge, 1985; Yücel, Y. and A. Sevim, *Türkiye tarihi*, Ankara, 1992. علی‌اکبر دیانت

خسرو پرویز، خسرو دوم، مشهور به پرویز (پیرنیا، ۱۸۶؛

نولدکه، ۴۷۱؛ به معنی پیروز)، پادشاه ساسانی که در ۵۹۰ م به